**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011222**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک نکتۀ مکملی در مورد عرائض دیروزم عرض کنم. ما عرض کردیم که مرحوم نجاشی این که عمر بن یزید بیاع السابری را عمر بن محمد بن یزید ذکر کرده ظاهراً خلط بین عمر بن یزید بیاع السابری و پسرش محمد بن عمر بن یزید هست. و این هم ناشی از این هست که طریقی که ایشان ذکر کرده بود آن طریق به هم ریخته بوده. که آن طریق این بود احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن محمد بن عبد الحمید عنه بکتابه، که عرض کردم این دو تا مشکل دارد. یکی این که محمد بن عبد الجبار از محمد بن عبد الحمید هیچ جا روایت ندارد. یکی این که محمد بن عبد الحمید هم از عمر بن یزید روایت ندارد. طبقه‌اش هم نمی‌خورد. عمر بن محمد بن عبد الحمید در طبقۀ کاملاً متأخرتر از راویان عمر بن یزید هست.

یک نکته‌ای را داشتم کار می‌کردم برایم جالب بود، آن این است که یک روایت واحدی هم محمد بن عبد الحمید نقل کرده هم محمد بن عبد الجبار، هر دو به سند واحد هم نقل کردند. این در تهذیب، جلد ۲، صفحۀ ۲۵۹، رقم ۱۰۳۴ روایت این هست، محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن عبد الحمید عن محمد بن عمر بن یزید عن محمد بن عذافر عن عمر بن یزید قال سألتُ ابا عبد الله علیه السلام عن وقت المغرب تا آخر روایت.

همین روایت را در همینجا، صفحۀ ۳۱، رقم ۹۳ به این سند نقل کرده، روی، رویٰ که مرجع ضمیرش سعد هست عن محمد بن الحسین عن محمد بن عبد الجبار عن محمد بن عمر بن یزید تا آخر. که دقیقاً همین روایت‌های مربوط به عمر بن یزید بیاع السابری هم محمد بن عبد الحمید به یک طریق درستی در آن واقع شده هم محمد بن عبد الجبار. احتمالاً مثلاً احمد بن ادریس ؟؟؟ محمد بن عبد الجبار و محمد بن عبد الحمید بوده. این دو تا معطوف به هم بودند، بعد عن محمد بن عمر بن یزید، عن محمد بن عذافر عن عمر بن یزید، یک همچین به هم ریختگی اینجا احتمال دارد که به این شکل بوده. محمد بن عبد الحمید می‌خورد از مشایخ احمد بن ادریس باشد، البته من ندیدم صریحاً روایت احمد بن ادریس از محمد بن عبد الحمید، ولی طبقه‌اش، طبقه‌ای هست که این که احمد بن ادریس از او نقل می‌کند کاملاً امکانش هست.

شاگرد: حمید به جبار شبیه به هم نیستند؟

استاد: نه اینها، نیازی نیست به این که بگوییم تحریف به همدیگر هست خیلی روشن نیست بخواهیم از آن جهت. چون هر دوی اینها هم مشایخ احمد بن ادریس هستند هم در این طبقه هستند، آنها هم محمد بن عبد الحمید هم محمد بن عبد الجبار، مشکل خاصی آنها ندارند که ما اگر از جهات دیگر آن سندها گیر داشت ما وارد این وادی تحریف و اینها می‌شدیم. ولی آن سندها از جهت چیزی مشکل خاصی ندارند که ما بخواهیم از آن جهت این مطلب را دنبال کنیم. علی ای تقدیر به هر حال به نظر می‌رسد عمر بن محمد بن یزید بیاع السابری عنوان محرفی هست، عمر بن یزید بیاع السابری هست، ولی این مطلبی که صاحب قاموس الرجال از این می‌خواهد نتیجه بگیرد چون اینجا اشتباه کرده پس در وحدتش متوجه وحدتش با عمر بن یزید صیقل نشده. عرض کردم اینها به همدیگر ارتباط نزدیک ندارند، خیلی این ارتباطاتشان دور هست و ما نمی‌توانیم اینها را به هم مرتبط کنیم.

شاگرد: الآن در مدخل نجاشی در مورد هم عمر بن یزید. در حالی که اشتباه

استاد: عمر بن یزید است. یک اشتباه کرده این را، این اشتباه ناشی از این شده که یک طریق بوده سقط در آن رخ داده بوده، به هم ریختگی داشته، آن سقط و به هم ریختگی باعث شده که آن را، اطلاعاتی که هست همه اطلاعات برای عمر بن یزید بیاع السابری است. ابو الاسود مولیٰ ثقیف اینها همه جاهای دیگر این چیزها هست. مثلاً این ابو الاسود در رجال برقی عین همین عبارت می‌گوید که کنیته ابو الاسود مولیٰ ثقیف. در رجال برقی در مورد عمر بن یزید بیاع السابری آمده. اطلاعات همه برای عمر بن یزید بیاع السابری است، فقط اینجا قاتی شده، یک کمی به دلیل با اسم پسرش چون قاتی شده این مشکلات را ایجاد کرده. ما عمر بن یزید بیاع السابری با عمر بن یزید صیقل اینها دو نفر هستند.

یکی از نکات دیگری که تعدد اینها را هم می‌رساند این است که عمر بن یزید بیاع السابری از امام کاظم علیه السلام روایت دارد، ولی عمر بن یزید صیقل هیچ ما دلیلی بر این که از امام کاظم روایت داشته باشد ندارد.

و نکتۀ دیگر این که عمر بن یزید بیاع السابری ظاهراً از امام باقر هم روایت دارد، حالا این را من بعداً توضیحش را می‌دهم که بعضی روایت‌ها هست عمر بن یزید از امام باقر دارد، ظاهراً مراد بیاع السابری است، در مورد عمر بن یزید صیقل هیچ شاهدی بر این که از امام باقر روایت داشته باشد نیست. حالا این که اخیر نکته‌ای هست بعداً تکمیلش می‌کنم. بنابراین به هر حال ما نتیجۀ این بحث این هست دو تا عنوان ما داریم.

یک نکتۀ دیگری را هم اینجا در جلسۀ قبل عرض کردم نیمه کاره ماند، آن این است که صاحب قاموس الرجال فرموده بودند که تکرر عنوان واحد یعنی معنون، تکرار دو تا عنوانی که معنونشان واحد هستند در رجال شیخ طوسی مکرر اتفاق افتاده.

نکته‌ای که اینجا هست آن این است که ببینید.

شاگرد: در اصحاب یک امام منظورشان است؟

استاد: بله، در اصحاب یک امام است. بنابراین مجرد این فی غایة الکسوة تعبیر می‌کند. که ما عرض کردیم فی غایة الکسوة نیست اوّلاً. ثانیاً نکته‌ای در ما نحن فیه وجود دارد که آن نکته تفاوت دارد با سایر مواردی که اینها وارد شده و این قیاس مع الفارق می‌شود. آن این است که مرحوم شیخ عمر بن یزید را، دو تا عمر بن یزید معرفی کرده. یعنی دو تا عنوان پشت سر هم ذکر کرده. پشت سر هم بودنش. عمر بن یزید ثقفی بزاز. عمر بن ثقفی بزاز همین بیاع السابری است که بزاز بودنش همان پارچه فروش بودن و ثقفی بودن. به نظرم مولاهم هم تعبیر کرده، الآن عبارت عمر.

شاگرد: مولاهم

استاد: آها مولاهم. عمر بن یزید ثقفی مولاهم البزاز الکوفی. این مولاهم یعنی مولای ثقیف هست که همین بیاع السابری هست که مولیٰ ثقیف هست و بزاز بودنش هم همان بیاع السابری هست. که ادامۀ آن، یعنی عنوان بعدی‌اش عمر بن یزید الثیقل را ترجمه کرده. تکرار اگر هم هست این که دو تا عنوان کنار هم، پشت سر هم باشد و اینها متوجه نشده باشند که اینها یکی است این خیلی خیلی بعید است. البته مثلاً همینجا در مورد این عمر بن یزید بیاع السابری را هم مستقلا آورده. آن بیاع السابری با این بزاز ثقفی یکی هستند، ولی آنجا فاصله دارد. یک عمر بن یزید بیاع السابری را در اصحاب الصادق آورده، یک عمر بن یزید ثقفی بزاز آورده. ولی آنها فاصله دارند. احتمال سهو می‌رود در جایی که فاصله افتاده. به خصوص با توجه به این که آن ویژگی اصلی که این دو تا بودند دقیقاً مثل هم نیست. یکی‌اش بزاز است، یکی‌اش بیاع السابری است. این که احتمال این که توجه نشده باشد که بیاع السابری همان بزاز هست همین هست. عنوان ثقفی هم آنجا نیست. حتی مولی ثقیف هم به نظرم آنجا ندارد. عمر بن یزید تعبیرش چی است؟

شاگرد: عمر بن یزید بیاع السابری کوفیٌّ

استاد: همین. ثقفی بودنش را هم آنجا ذکر نکرده. ثقفی بودنش در منابع دیگر هست. عرض کردم در رجال برقی هست، کنیته ابو الاسود مولیٰ ثقیف، در رجال نجاشی. خود رجال شیخ این مولیٰ ثقیف را ذکر نکرده، آن چیزهای خارجی ما را به این مطلب می‌رساند که این بیاع السابری همان مولیٰ ثقیف هست. این است که بین عمر بن یزید بیاع السابری با عمر بن یزید ثقفی مولاهم البزاز، این که اینها تکرار بشوند خب طبیعی است. آن نقاط اصلی وحدت‌بخش اینها که یکی کنیه است، یکی نسبتش است که ثقفی هست، و شغل هست به روشنی افراد متوجه بشوند. بیاع السابری و بزاز ولو به هر حال با همدیگر می‌توانند یکی باشند و به یک نکته مربوطند. ولی خیلی وقت‌ها افراد متوجه نمی‌شوند که این بزاز همان. این ابن ابی عمیر در موردش هم بیاع السابری گفته شده هم بزاز. چون بزاز هم یعنی فروشندۀ پارچه. بزاز عنوان عامی است، بیاع السابری عنوان خاص این هست.

بنابراین این مقایسۀ این مورد با سایر موارد قیاس مع الفارق است. یک نکتۀ دیگری اینجا وجود دارد آن نکته هم این است ببینید مرحوم شیخ طوسی در مقدمۀ رجال اشاره می‌کند که از من درخواست کردند که راویان امام‌ها را بنویسم من کسی ندیدم که در این مورد کامل استقصاء کرده باشد مگر ابن عقده که آن استقصاء کرده ولی آن هم اختصاص دارد به اصحاب الصادق علیه السلام. بعد می‌گوید فانا اذکر ما ذکره و اورد من بعد ذلک ما لم یذکره. که ازش استفاده می‌شود که ایشان اوّل عنوان‌های مربوط به رجال ابن عقده را می‌آورد بعد عنوان‌هایی که مربوط به رجال ابن عقده نیست. حالا چجوری می‌شود اینها را از هم تشخیص داد؟ این را می‌خواهم به عهدۀ رفقا بگذارم در کلاس راهنما. و این که اجمالاً این مطلبش را عرض بکنم که عمر بن یزید ثقفی مولاهم بزاز و عمر بن یزید صیقل و عمر بن یزید بیاع السابری همۀ اینها از رجال ابن عقده گرفته شدند. این را حالا رفقا در هر دو کلاس راهنمایی که با دوستان داریم کار کنند ببینند از کجا این مطلب در می‌آید. این یک در کلاس راهنما. حالا یک تمرین در کلاس راهنمای دیگر می‌خواهم بگویم این را. یکی این که بحث سند ما درست عن عمر بن یزید هست. عمر بن یزیدی که درست از او نقل می‌کند این کی است؟ روی این هم کار کنید ببینید به نتیجه‌ای می‌رسید یا نمی‌رسید. حالا بیاییم روی بحث تمییز مشترکات. بنابراین ما عمر بن یزید را نپردازیم. یک عمر بن یزید صیقل یا عمر بن یزید بیاع السابری که ثقفی است و بزاز هم در موردش گفته شده. حداقل، حالا عرض می‌کنم عمر بن یزیدهای دیگری ذکر شدند، بعضی عنوان‌هایش محرف است، مثل عمر بن یزید الجعفی که ظاهراً عمر بن مزید الجعفی است که عمر بن یزید شده. بعضی‌هایش هم به احتمال زیاد با این عناوین متحد است مثل عمر بن یزید البصری که به احتمال زیاد همین عمر بن یزید صیقل هست که در مورد پسرش موسی بن عمر بن یزید لقب بصری بودن را ذکر کردند. در بعضی اسناد هم عمر بن یزید بصری ما داریم. عمده همین دو نفر هستند. عمر بن یزید صیقل و عمر بن یزید بیاع السابری. حالا چجوری می‌توانیم ما اینها را از هم جدا کنیم، مرحوم آقای خویی فرمودند که در جامع الرواة یک گروه را در ذیل بیاع السابری یک سری اسناد را آورده، یک سری اسناد را در ذیل صیقل آورده. معلوم نیست که چجوری این شکلی ذکر کرده. قبل از ایشان این مطلب را، قسمتی از این مطلب در کلام مرحوم حاجی نوری در خاتمۀ مستدرک هست. مرحوم حاجی نوری در خاتمۀ مستدرک می‌فرمایند که مرحوم اردبیلی یک گروهی را به عنوان راویان صیقل ذکر کرده که ما نفهمیدیم از کجا اینها را راویان صیقل قرار داده. اوّل از این نقطۀ مشترک شروع کنم، بعد به آن نقطۀ مختص کلام آقای خویی. این مطلب که صاحب جامع الرواة عده‌ای از روات را روات صیقل قرار داده و ما نمی‌دانیم، اصل مطلب اشتباه است. اصلاً صاحب جامع الرواة آنها را در روات صیقل قرار نداده. منشاء اشتباه یک اشتباهی هست در فهم عبارت جامع الروات. جامع الروات یک سبکی دارد که در مقدمه‌اش تصریح کرده به این سبک، ای کاش این سبک هم انجام نمی‌داد، چون سبکی هست که غلط انداز است. ولی به هر حال ایشان یک سبکی را برای خودش اختیار کرده و این سبک منشأ شده که حاجی نوری مکرر در فهم عبارت‌های جامع الرواة اشتباه کرده. در بسیاری از ترجمه‌ها این اشتباه عامی هست که حاجی نوری کرده. در مقدمۀ جامع الرواة مرحوم اردبیلی می‌گوید که من، اصل جامع الرواة رجال وسیط میرزای استرابادی بوده. میرزای استرابادی سه تا کتاب رجال داشته، کبیرش که منهج المقال است، معروف است، چاپ شده و حاشیۀ تعلیقۀ وحید بر آن هست، وسیطش مستقلاً چاپ نشده ولی متن اصلی جامع الرواة است و یک صغیر هم داشته که نمی‌دانم آن نسخه دارد ندارد، آنهایش را خیلی خبر ندارم. حالا این وسیط را با رمز به نظرم مح هم آخرش می‌گذارد. اصلش برای وسیط میرزای استرابادی است، این وسیط میرزای استرابادی یک تعلیقاتی صاحب نقد الرجال داشته آن هم اضافه کرده. اطلاعاتی که از میرزا محمد استرابادی و صاحب نقد الرجال مرحوم تفرشی داشته اینها را ذکر می‌کند، بعد از آن شروع می‌کند اسناد راوی‌ها را ذکر کردن. که قسمت عمدۀ جامع الرواة که نقطۀ قابل استفادۀ عمدتاً جامع الرواة هست همین قسمت است که ایشان سعی کرده روات هر راوی را ذکر کند. که اوّلین کسی هست که در صدد فهرست کردن روات هست. به تعبیر ما از اسناد به عنوان منبع علم رجال در یک کتاب فهرستی استفاده کرده. یعنی اسناد را فهرست کرده برای این که منبع علم رجال تلقی بشود که این ایده اصلش برای صاحب معالم است. صاحب معالم به این مطلب خیلی توجه دارد ولی کار مستقلی مثل جامع الرواة مرحوم صاحب معالم نکرده. اردبیلی چیزش این هست که در عناوین مشترک اسناد هر کدام را توانسته تشخیص بدهد که مربوط به چه راوی است، در ذیل همان آورده. حالا خودش هم می‌گوید با قرائن ضعیفه. تعبیرش این است که با قرائن ضعیفه هم ما، مظنونش هم این باشد که یک سند مربوط به یک راوی است ذیل آن راوی آورده. اگر هیچگونه قرینه‌ای ولو قرینۀ ضعیف پیدا نکرده بعد از تمام شدن عنوان‌ها شروع کرده اینها را ذکر کردن ولی با یک ویژگی آن این است که ضمیر ذکر نمی‌کند، با اسم ظاهر ذکر می‌کنند. حالا اینجا من اوّل عبارت ایشان را بخوانم بعد تطبیقش بر مورد را عرض بکنم.

شاگرد: عناوین مطلق را آخر

استاد: عناوین مطلقی که قرینه ولو قرینۀ ضعیف بر تمییز مشترکاتش نداشته باشد آخر می‌آورد بعد از آخرین عنوان با تعبیر بدون ضمیر، با اسم ظاهر. و این منشأ شده که خیلی‌ها خیال کردند برای مربوط به آن آخری است. در حالی که این عنوان جدید است. یک قسمت جدیدی است و مناسب بود که در کتاب‌های چاپی یک خطی می‌گذاشتند که از قبلی فاصله پیدا می‌کرده، چند تا ستاره می‌گذاشتند امثال اینها که این انجام نشده. متأسفانه هنوز چاپ جدید جامع الرواة، خیلی زحمت کشیدند ۴، ۵ جلد این آقای ملکیان زحمت کشیده آن هم توجه به این نکته نکرده و اینها را از هم تفکیک نکرده. من این را به دوستان مرکز کامپیوتری گفته بودم ولی چون روی جامع الرواة کاری نشده. جامع الرواة کار رجالی به آن معنا نشده، این است که اینها، جامع الرواة در این برنامۀ جدید چیز، در بحث رجال هست. رجال یک معجم چیزی نیست، تخصصی رجالی نیست، کتابخانه‌ای است. یک مقدار کار رجالی هست اینها نیاز بود. حتماً آن باید بشود. یعنی یک مقداری به هم ریختگی ایجاد کرده.

شاگرد: همان چاپ دو جلدی‌اش هم مربوط به برنامۀ جدید چاپ دو جلدی است؟

استاد: نه، برنامه‌های این کتاب دو جلدی است ولی در همین چاپ دو جلدی هم به صورت کتابخانه‌ای است. یعنی کار یک سری چیزهایی کردند، کارهای کتابخانه‌ای که مرکز می‌کند یک مقدار تمییز مشترکات اینها دارد. یعنی عناوین ارتباطاتی ایجاد می‌کنند. ولی دیگر در حد کار تخصصی نیست، کار عمومی است. در تمام برنامه‌های کتابخانه‌ای مرکز یک مقدار کمی تمییز مشترکات هست، ولی تمییز مشترکات تخصصی نیست و فرمت‌هایش هم تخصصی نیست. فرمت‌های عمومی است. این یک کار تخصصی داشته بوده عرض کردم آن کارهای کتابخانه‌ای‌اش هم مربوط به بخش رجال هم نبوده، مربوط به بخش‌های دیگر مرکز هست که آنها کارهای کتابخانه‌ای را دنبال می‌کنند. این است که این نرم افزار، نرم افزار کتابخانه‌ای است رجالش. طبیعتاً این، و باید به هر حال این حتماً بشود و این نقص بزرگی هست، هم در این برنامۀ نرم افزاری، می‌گویم نرم افزاری تخصصی نیست، عمومی است، من به دوستان بخش رجال تذکر داده بودم و یک تکه‌هایی‌اش هم نسخه‌ای در مرکز بود، ۲۰، ۳۰ صفحه مواردش را جدا کرده بودم که نمونۀ کار نشان داده بشود. ولی خب کار خود بخش رجال کار را دنبال نمی‌کرد این کار مربوط به بخش دیگری بود طبیعتاً این نقص وجود داشت. حالا من عبارت را می‌خوانم. ایشان می‌گوید که و الیعلم، در صفحۀ ۵ کتاب، جلد ۱، در مقدمه. و الیعلم ان فی الاسماء المشترکة مثلاً محمد بن عبد الله و محمد بن علی سُعِیَ یا سَعیٰ مؤلف کتاب. سَعیٰ سعیا بلیغا بقدر الوسع و التاب حتی وجد قرینة الترجیح و کتب راوی کل واحد منهم تحته و ان لم یجد قرینة و ترجین هم بنحو من الانحاء. این بنحو من الانحاء آخرش یک توضیحی داده که این می‌گوید که من اوّلا. بل یعلم ایضا ان فی اول امرنا کل لا نعلم الا قرائن کثیرة و هی فلا ؟؟؟ فلما ؟؟؟ بالتتبع و فی ترجیح بعض الاسماء علی بعض بحسب مشهور ترجیح بلا مرجح و فلان فلان. ما قرینۀ ضعیفه هم اعتماد کردیم. آن آخرش هم یک همچین چیزی را اشاره کرده. به هر حال. و ان لم یجد قرینة و ترجیحا بنحو من الانحاء کتب بعد مجموعها کذا رویٰ فلان عن محمد بن عبد الله عن فلان. راوی‌اش را ذکر می‌کند، آن شخص را هم ذکر می‌کنیم، مروی عنه‌اش را هم ذکر می‌کنیم. این دو تفاوت با مرسوم اسناد جامع الرواة دارد. جامع الرواة به رواة کار دارد، به مروی عنه‌ها کار ندارد. مگر مروی عنه در تمییز مشترکات دخالت داشته باشد. اصلش روات صاحب عناوین، ترتیب بر اساس راوی‌هاست. اینجا هم راوی را ذکر می‌کند هم مروی عنه را. یک.

نکتۀ دوم این که روات را هم که می‌خواهد ذکر کند از صاحب عنوان با ضمیر یاد می‌کند. مثلاً من الآن برایتان بخوانم. مثلاً ببینید جعفر بن ناجیه، می‌گوید عنه ابن مسکان مرتین در کجا. از صاحب عنوان با ضمیر اسم می‌برد یاد می‌کند، آن هم فقط راوی‌اش را ذکر می‌کند. مروی عنه‌اش را کار ندارد، این سبکش است. این مدل از دو جهت تفاوت دارد. هم به جای اسم، ولو زید آخرین نفر هست، ولی آن تعبیری که در سند بوده عین همان تعبیر را می‌آورد. راوی و مروی عنه‌اش را می‌آورد. این چیزی بوده. فقط این را چون خیلی واضح بیان نکرده، افراد اشتباه کردند. خیلی جاها این اشتباه رخ داده. حتی یک اشتباه در یک جایی اشتباه عجیب و غریبی افراد کردند. در ترجمۀ، حالا یک موردی را برای شما بیاورم که افراد. جعفر بن حسن. ایشان در ذیل جعفر بن حسن، اوّل جعفر بن حسن را ذکر می‌کند. جعفر بن حسن بن علی بن شهریار ابو محمد المؤمن، عبارت مرحوم میرزا محمد استرابادی را ذکر می‌کند، آخرش می‌گذارد مُح. یک رمز مُح، میرزا محمد استرابادی است. بعد جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید حلی که محقق حلی هست آن را هم ذکر می‌کند عبارت مرحوم میرزا محمد استرابادی را ذکر می‌کند آخرش می‌گوید مُح، که آن هم رمز میرزا محمد استرابادی است. بعدش دارد محمد بن عمرو عن جعفر بن حسن عن ابیه عن الحسین بن اسد فی نسخةٍ و اخری عشر فی التهذیب فی باب الدعاء بین الرکعات. در پاورقی این مصحح محترم این نوشته، نوشته: تألیف التهذیب کان قبل ولادة المحقق بمائتی سنة، فهذا السند اجنبی عن المقام. خیال کرده صاحب جامع الرواة این جعفر بن حسنی که در تهذیب هست محقق خیال کرده. آخر اصلاً کلامش هم می‌رود، جعفر بن حسن که در تهذیب هست که ۴۶۰ شیخ طوسی از دنیا رفته، سند تهذیب توهم کند صاحب جامع الرواة که این محقق حلی متوفای ۶۷۶. این اصلاً توهم نمی‌شود. این از همین قانون است. ایشان عنوان‌هایی که در کتب رجالی نبوده از اسناد به دست آورده، آن عنوان را پس از پایان عنوان مشاع. این که اصلاً مشترک هم نیست، پیداست که این یکی از این دو تا نیست. واضح است که یکی از این دو تا هم نیست. چون هر دوی آنها هم جعفر بن حسن علی بن شهریار سال ۳۴۰ از دنیا رفته، محقق حلی هم که ۶۷۶ از دنیا رفته، اینها همه همینجا هم نوشته، یعنی در همین شرح حال شیعه این چیزها هست. جعفر بن حسن یک جعفر بن حسن.

شاگرد: همۀ جعفر بن حسن‌ها که تمام شد.

استاد: تمام شد یک جعفر. همه‌شان که تمام می‌شود یک جعفر بن حسنی که در اسناد هست ذکر می‌کند. محل قرار گرفتنش آنجا قرار دارد. احتمال زیاد علت این کار این بوده که ایشان اوّل کتاب‌های رجالی را آورده بوده. بیاض آنجا گذاشته، چیز خالی گذاشته بوده. یعنی یک قسمت خالی گذاشته بوده که اسناد را آنجا پر کند. این جاهای خالی در آخرین جایی که گیر آورده این را اضافه کرده. علت این که این سبک داشته به دلیل این که اینقدر کاغذ نبوده که هی بخواهند کاغذ اضافه به آن معنا بکنند. آن آخرین جایی که جعفر بن حسن تمام می‌شده آن عنوان‌ها جعفر بن حسنی که معلوم نیست کی است آن ذکر می‌کند، مشترکات را. مشترکات که آره چه آنها مربوط باشد چه به آنها مربوط نباشد. این قانون، فقط در اسماء مشترکی که مربوط به عناوین قبلی هست نیست. بعد از مجموع تمام عناوینی که مربوط به این جعفر بن حسن هست، مثلاً این جعفر بن حسن را می‌آورد. حالا بیاییم در بحث خودمان. بحث ما عمر بن یزید است. عمر بن یزید را ایشان اوّل عمر بن یزید البصری، آن را ذکر کرده. سندهایش را آورده. که البته این عمر بن یزید در کتب رجالی نیست، عبارتی هست که خود ایشان اضافه کرده. بعدش عمر بن یزید بیاع السابری را ذکر کرده، اوّل عبارت‌های رجال شیخ و کشی و فلان و این چیزها را آورده، تا مُح. عمر بن یزید بیاع السابری عبارت میرزا محمد استرابادی را آورده که با مُح تمام شده. بعد مواردی را که ایشان تشخیص داده که مراد از عمر بن یزید، عمر بن یزید بیاع السابری است آورده. اینها را آورده که حالا در مورد آن بحث می‌کنیم که چرا اینها را در ذیل عمر بن یزید بیاع السابری آورده. بعدش گفته عمر بن یزید الثقفی مولاهم البزاز الکوفی، قاف. قاف یعنی رجال شیخ اصحاب الصادق. بعد گفته الظاهر ان هذا هو المتقدم بیاع السابری مُح. مرحوم میرزا محمد استرابادی می‌گوید این بزاز ثقفی همان بیاع السابری که مطلب درستی هم هست. بعدش دارد عمر بن یزید بن ضبیان صیقل ابو موسی مولا بنی نهد رویٰ عن ابی عبد الله علیه السلام له کتاب عنه محمد بن زیاد «جش» بن یزید الصیقل الکوفی «ق»، یعنی اصحاب الصادق رجال شیخ. و فی «د» و «جش» ثقة. و فی «د» عن «جش» ظاهراً مراد است. یعنی در رجال ابن داود به نقل از رجال نجاشی کلمۀ ثقة دارد. و فیه نظر لا یغفی. که در رجال نجاشی اصلاً این عمر بن یزید بن ضبیان صیقل توثیق نشده و این که ابن داود از رجال نجاشی توثیق این را نقل می‌کند درست نیست.

و فیه نظر لا یغفی مح. مُح آن عبارت میرزای استرابادی تمام می‌شود. بعد از این موارد عمر بن یزیدهایی که نتوانسته تشخیص بدهد اینجا آورده. عبد الرحمن بن حمال عن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام فی کافی آدرس. اسماعیل بن یسار عن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام آدرس. هشام بن حکم، محمد بن حکم، همینجور موارد مختلف را آورده حسن بن محبوب همینجور آورده آورده آورده، من جمله همین سندهای مربوط به بحث ماست. یعنی درست بن ابی منصور عن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام را هم جزء مواردی که تشخیص نداده آورده. همینجور کامل آورده آورده یک چیزی حدود سه ستون اسناد عمر بن یزید را آورده که نتوانسته تشخیص بدهد مراد کی است، پس بنابراین اینها اسناد مشترکاتی هستند که نتوانسته تشخیص بدهد. نه این که این مشترکات چیز هست. مرحوم حاجی نوری در خاتمۀ مستدرک اینجا اشکال کرده که ما نفهمیدم چرا این را تطبیق کرده، در بعضی جاها این فهم نادرست ایشان هم جامع الرواة منشأ شده که اصلاً اعتماد هم بکنند این نقد هم نکرده. مثلاً فرض کنید محمد بن مروان. ما یک محمد بن مروان زُهلی داریم، یک محمد بن مروان کلبی داریم. تقریباً محمد بن مروان‌ها را صاحب جامع الرواة نتوانسته تشخیص بدهد مراد کی است. اینها را اوّل محمد بن مروان زهلی را آورده، بعد محمد بن مروان کلبی را آورده، ذیلش اسناد محمد بن مروان را آورده. مرحوم حاجی نوری می‌گوید که اینها راویان کلبی هستند. در حالی که یک موردش هم عنوان کلبی ندارد. و ما حالا در جای خودش مفصل این را بحث کردیم که مراد زهلی است، خیلی هم تشخیصش سخت است که چرا اینها زهلی است و از بحث‌های نفس گیر رجالی بود که من چند بار، یک بار این را به رفقا گفتم این بحث محمد بن مروان شبیه قله پیمایی‌های سنگین بود. هی می‌رفتند حمله می‌کردند که بحث را به آخر برسانم نمی‌شود. بالأخره یک روز تصمیم گرفتیم این بحث را به یک جایی برسانیم و رفتیم بحث را. این بحث‌های تمییز مشترکات خیلی بحث‌هایی هست که راحت نیست. یعنی آدم باید از این شاخه به آن شاخه، از آن شاخه، قرائن، قرائن، یک چیزی شبیه کار پلیسی است، که آدم باید قرائن مختلف را کنار هم بچیند تا به آن نتیجه برسد. این قرائن اصلاً آن سرنخ‌های بحث راحت دست نمی‌آید. یک مقداری که سرنخ‌های بحث دست بیاید این ادامۀ بحث راحت می‌شود. جامع الرواة هم در همین بحث عمر بن یزید ما، ایشان وارد یک سری بحث سرنخ‌ها شده، یعنی یک مدل. اصلاً در جامع الرواتی که می‌گوید سعی سعیا بلیغا زحمت کشیده. این یک امتیاز جامع الرواة هست نسبت به معجم رجال آقای خویی. از این جهت جامع الرواة بیشتر زحمت کشیده. البته می‌گویم مشکلش همین است که می‌گوید ولو قرینۀ ضعیفه هم باشد ما این قرینۀ ضعیفه را اعتماد کردیم، قرینه‌اش را هم ذکر نمی‌کند. حالا قویت، ضعیفت امثال اینها. فقط آن استنباط نهایی خودش را ذکر می‌کند. حالا من یکی دو تا مورد را شروع کنم دیگر بقیه‌اش را رفقا ملاحظه بفرمایید فردا در موردش صحبت می‌کنیم.

مرحوم اردبیلی از اینجا شروع کرده که در طریق فهرست در مورد عمر بن یزید راوی‌اش را حسین بن عمر بن یزید قرار داده. طریق فهرست این هست، محمد بن عمر بن یزید عن الحسین بن عمر بن الیزید عن عمر بن یزید. این عمر بن یزید بیاع السابری است. حسین بن عمر بن یزید در ترجمه‌اش تصریح به بیاع السابری هست امثال اینها. و مشخص است که بیاع السابری است. از اینجا مسیر تحقیق را شروع کرده. ایشان گفته که جایی که حسین بن عمر بن یزید راوی باشد آن مراد عن حسین بن عمر بن یزید عن ابیه این مراد از این ابیه عمر بن یزید بیاع السابری است. می‌گوید محمد بن عمر بن یزید عن الحسین بن عمر بن یزید عن عمر بن یزید فی «ست» فی ترجمته و کذا فی مشیخته «ی»، یعنی فقیه فی طریقه الا ان فیه عن ابیه عمر بن یزید. حسین بن عمر بن یزید عن عمر بن یزید نیست عن ابیه عمر بن یزید است که خب باز روشن‌تر است. چون حسین بن عمر بن یزید بیاع السابری بودنش هست در کتب رجالی. پس بنابراین آن مشیخۀ فقیه، در فقیه عنوانی که هست عمر بن یزید مطلق هست، ولی از طریق‌هایی که ذکر شده مشخص است که مراد از عمر بن یزید بیاع السابری است. در آن طریق‌ها، طریق اوّلش محمد بن ابی عمیر و صفوان از عمر بن یزید نقل می‌کنند. پس بنابراین ما از طریق حسین بن عمر بن یزید فهمیدیم که طریق مشیخۀ فقیه مربوط به عمر بن یزید بیاع السابری است. مربوط به آن که شد ابن ابی عمیر و صفوان راوی عمر بن یزید بیاع السابری می‌شوند. بنابراین بعد از آن اسناد دیگری که، بنابراین ما دو تا راوی برای عمر بن یزید بیاع السابری اینجا به دست آوردیم. یعنی سه تا. یکی حسین بن عمر بن یزید، یکی ابن ابی عمیر، یکی صفوان. صفوان در سایر اسناد هیچ جا از عمر بن یزید روایت ندارد. این است که آن خیلی به درد ما در ادامۀ مسیر نمی‌خورد. ولی این دو تا نفر را که حسین بن عمر بن یزید و ابن ابی عمیر باشد ایشان در ادامۀ مسیر به اینها کمک می‌کند. و محمد بن عباس هم اینجا ذکر کرده ولی محمد بن عباس هم چون جای دیگری از عمر بن یزید نیست در ادامۀ مسیر به محمد بن عباس فایده‌ای ندارد در ادامۀ مسیر. البته اینجا اشتباه کرده به یک معنا. حالا ممکن است بگوییم اشتباه کرده، حالا ممکن است من باز این را توضیح می‌دهم. ممکن است بگوییم اینجا اشتباه کرده، فردا در موردش توضیح می‌دهم. آن این است که راوی از عمر بن یزید صیقل هم محمد بن زیاد هست و آن محمد بن زیاد مراد ابن ابی عمیر است. علی بن حسن طاطری ازش نقل می‌کند و محمد بن زیاد که علی بن حسن طاطری ازش نقل می‌کند مراد ابن ابی عمیر است. ایشان ممکن است بگوید ولو محمد بن زیاد مراد ابن ابی عمیر است، در اسناد امامیه، آن محمد بن زیاد در اسناد واقفه از ابن ابی عمیر یاد می‌شده. در اسناد امامیه ما روایت محمد بن ابی عمیر از عمر بن یزید صیقل نداریم، در اسناد واقفه بوده. بنابراین مثلاً بگوییم که چون بقیۀ این سندهایی که ما هست، سندهای امامیه هست و مربوط به سندهای واقفیه نیست، بنابراین ابن ابی عمیر را ما می‌توانیم تعبیر ابن ابی عمیر را جزء قرائن مشخصۀ عمر بن یزید بیاع السابری قرار بدهیم. حالا تا چقدر این استدلال درست است یا نادرست است بماند. حالا بقیۀ موارد را حالا من چند تایی‌اش را می‌خوانم، بقیه‌اش را دیگر خود شما مراجعه کنید. ایشان می‌گوید محمد بن عمر بن یزید عن حسین بن عمر بن یزید عن عمر بن یزید فی «ست» فی ترجمته، و کذا فی مشیخته الفقیه طریق الی ابی حنفیه عن ابیه عن عمر بن یزید. محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و محمد بن عباس عن عمر بن یزید فیه. یعنی در همان طریق مشیخۀ فقیه. حسین بن عمر بن یزید عن ابیه عن ابی عبد الله آدرس داده. عنه عن ابیه عن ابی الحسن الاول، این هم آدرس داده. می‌گوید در کجا دارد. ابن ابی عمیر عن عمر بن یزید عن ابی الاعلاء آدرس داده. عنه عنه عن ابی عبد الله یعنی ابن ابی عمیر عن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام. تا اینجا، حالا ادامۀ بحث را ملاحظه بفرمایید ببینید ایشان چجوری خط سیر را دنبال کرده و این جالب است خط سیری که ایشان دنبال کرده، اینجور نیست که مرحوم آقای خویی می‌فرمایند لم یعلم. خیلی ایشان زحمت کشیده. حالا می‌گویم مشکلش همین این است که به قرائن ضعیفه احیاناً اعتماد کرده. همین در مورد ابن ابی عمیر عرض کردم شاید قرینه، قرینۀ ضعیفه‌ای باشد، به هر حال ولی اینجور نیست که همینجوری یک چیزی را ذکر کرده باشد. با فکر و با تأمل این صورت گرفته. بقیۀ بحث فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان